

خواسته‌ها، دیگری عقل، و سومی تجربه. به عبارت دیگر خود فعال آدمی آن چنان خود است که میان سه میدان وحدت خلاق برقرار سازد. اولین آینه همان تجربه است که او را با واقعیت پیوند می‌دهد. دومی همان عقلی است که وی از تجربیات گذشته خود اخذ کرده است و سومین آینه همان هدفی است که در پی‌اش به حرکت درآمده در میان این سه است که



عقل جدید، با نیروی خودآگاه مستقل در فرد زائیده می‌شود. طبیعی است، در جریان این سلوک فقدان هر یک از این آینه‌ها می‌تواند فاجعه آفرین باشد.

می‌گویند مهم‌ترین

ویژگی انسان که وی را از جماعت حیوان و دیگر شاخه‌های حیات جدا می‌سازد همان قوه زبان و کلام اوست. به عبارت بهتر این زبان بود که به همراه دست توانست ارتباطات سطحی و غریزی را به ارتباطات پیچیده و معنوی تبدیل کند. اهمیت زبان و دست در زایش تفکر آن قدر زیاد است که به قول کارل ساکن در کتاب جانشین به نام اژدهایان عدن، بیش از ۸۰ درصد از فعالیت هر فرد را این دو اندام به‌خود اختصاص داده‌اند. به‌راستی چرا زبان و دست تا این همه اهمیت دارند؟ پاسخ به این سؤال چندان مشکل نیست. دست برای تجلی کار مورد استفاده قرار می‌گیرد و زبان برای ارتباط وی با محیط انسانی اهمیت کار و ارتباط در زایش تمدن‌ها بر ما پوشیده نیست. در نقطه مقابل این وضع می‌توان چنین نتیجه گرفت که بی‌کاری و



بی‌ارتباطی دو عامل افول فرهنگ و تمدن محسوب می‌شوند. پس آن‌هایی که به هر دلیل فضایی اسیر کاهش و افت بهره‌وری، همراه با افول ارزش‌های کار را پدید می‌آورد و روابط آدمیان را محدود و

مسدود می‌کنند، جریانی ضد تمدن و توسعه را به نمایش می‌گذارند. آن‌ها موجب ضعف جامعه و از دست رفتن قوه استقلال افراد در این جامعه شده و سرانجام جامعه را به سوی وابستگی سوق می‌دهند.

اولین آثار افت قدرت ارتباطی در هر جامعه را می‌توان در محدود کردن فضاهای ارتباطات آزاد احاد آن جامعه جستجو کرد. آثار مستقیم این محدودیت فروپاشی فرهنگ و اخلاق ارتباطی است. به طوری که سرانجام با فروپاشی اخلاق ارتباطی زمینه برای زایش فرهنگ از دست می‌رود. هنگامی که درچه‌های ارتباطی آدمیان و به‌ویژه ارتباط زاینده و مستقیم و آزاد آن‌ها که در حوزه فراغت شکل می‌گیرد، از دست می‌رود، به طور طبیعی بیش از ۵۰ درصد ذهن آدمی بی‌مصرف می‌شود، چرا که بدون وجود این رابطه خلاق دستان آدمی دیگر به کار نمی‌آیند. یا بهتر بگوییم رابطه میان دست با دل یا عقل با عشق از بین می‌رود. ظرفیت فرهنگی هر جامعه را از طریق زبانش مورد سنجش قرار می‌دهند، چرا که زبان آینه تمام عیار فرهنگ ارتباطی یک جامعه است. سایر اشکال ارتباطی غیر از ارتباط مستقیم را ارتباطات مع‌الواسطه می‌نامند. این نوع ارتباطات بیشتر ابزارند، آن هم ابزار آنان که این واسطه‌ها را در دست دارند. چنین



روابطی نمی‌توانند بر ظرفیت خلاق فرد بیافزایند. بنابراین گردشگری فرهنگی بدون فعال کردن فضاهای ارتباطی امری هجو و بی‌معنی خواهد شد.

به طوری که زمینه برای زایش خاطره‌ای خوش فراهم می‌شود. در مورد گردشگر فرهنگی نمی‌توان عده‌ای را به ایران آورد. با اتوبوس به هتل برد فرادیش جایی را به آن‌ها نشان داد و پس فرادیش آن‌ها را دوباره به فرودگاه بازگرداند. در حالی که با هیچ ایرانی رابطه و دوستی برقرار نکرده‌اند. این جریان بیشتر علامت مرگ گردشگر فرهنگی است.

۲- در روابط انسانی است که میدان‌ها برای عرضه و نقد هنر فراهم می‌شود. نگاه کنید به قهوه خانه‌ها و نقش آن‌ها در مشاعره و شاهنامه خوانی آیا می‌توان گردشگران را از حضور در چنین میدان‌هایی محروم کرد؟

۳- میدانی برای نمایش‌های خودجوش پدید می‌آید. در این میدان هنرمند می‌تواند فاصله میان خلق و عرضه هنرش برای فروش را کم کرده و زمینه را برای روابط آینده فراهم سازد. اولین و مهم‌ترین بازتاب مسدود کردن درچه‌های ارتباطی را باید در بروز

بادستانی بسته

Photo by: Sunanta Wuthisakul

حس هراس از تنهایی جستجو کرد. هراس از تنهایی موجب تمایل به نوع خاصی از وابستگی در فردی می‌شود که اسیر آن شده است. طی این جریان فرد اسیر هراس، هویت مستقل فردی خود را از دست می‌دهد. در این نوع از جوامع که فرد ناتوان از سنجش حضور فردی خود است، اتکا به نفس خود را در برابر فرد خارجی از دست می‌دهد. بنابراین نوعی وابستگی و تحقیر شدگی پدید می‌آید. او که در عین حال از ضعف شدید ارتباطی رنج می‌برد، در مقابل نیرویی قرار می‌گیرد که از تجربه زیاد ارتباطی بهره‌مند است. بنابراین تنگ کردن فضاهای ارتباطی به وابستگی و تحقیر شدگی ارتباط فرجام می‌یابد. اما این نوع از وابستگی با انواع طبیعی آن بسیار متفاوت است. هراس از یک سو و فقدان فردیت از سوی دیگر و سرانجام تحقیر شدگی وابسته از این رابطه نابرابر رابطه طبیعی آدمی را مختل کرده. وی را به حوزه‌ای که در آن اخلاقی وجود ندارد می‌کشاند. علت نیز روشن است. فرد در این حالت نیروی نگاه به آینده، یعنی نیروی آشکار ساز آرزوها و خواسته‌های خود را از دست می‌دهد. طبیعی است که او در این حالت در مقابل فردی قرار می‌گیرد که به وضوح می‌داند چه می‌خواهد. این رابطه واقعا نابرابر است. جامعه معنوی جامعه‌ای سرشار از حضور فعال در آینده است. جامعه‌ای آرزومند است که مدام بخشی از آرزوهای خود را در اکنون خود ظاهر می‌سازد. این ظهور گاه به صورت هنر و گاه به صورت عقل تجلی می‌کند. به عبارت بهتر حرکت از قلمرو خیال تا قلمرو عقل هنگامی امکان‌پذیر است که میان خود سالک درونی آدمی و من بیرونی وی رابطه‌ای فعال برقرار شود. اما خود آدمی، یعنی همان کسی که شما با او درون خود مکالمه می‌کنید، چه زمانی فعال می‌شود؟ مطمئنا این فعالیت آن گاه آغاز می‌شود که خود در مرکز منشوری از سه آینه قرار گیرد. اینان عبارتند از سه آینه یعنی خیال یا همان آرزو